ما صحافان اهل روشن کوشیم و در راه مشاهده دیده ایم چه دانسته که وی تبرا کرده ایم از تسبیح سوی انه سر تسلیم بر انقیاد نهاده و بر خدمتگاری
ارزوی طوع نهاده و آمنا بما انزلت خدایا که دیده ایم بگو زنگ و اسرار بما نازل کرده ایندی و متابعت نموده ایم و در آن حالت
الطاف و مناجات عطاف بر رسالت بجا آورده ایندی فاکتبنا مع الشاهدین مارا در ظل آن جمع دار که ناظر شواهد جمال شاهد نور
جلال تواند بیت اندر آیتهای کوان مکان عکس روی تو بعد و کرده دیده و کرده اینفس اغیار و صفات آن خاطر دیده شک
شیطان و معاونت هویا در ملک عیسی روح الله که مرا بخشیدند وی سجاده زار اکه ایشان این خبر استقرار نمود که بصفت فنا تحقیق
اوصاف نفس بنی اسفور مغلوب ساخت و رتبه زمانا کرین و خدای قوی ترین تدبیر کنند کانست و تقلیل آرزو ما فی نفس و قوع فنا
او عیسی انی متوفیک ای روح پاک ترا بتمام از لوث صفات نفسانیه و از فکک انی و انسو خود کشم بمذبات عنایت
هیانیه چون این کشش بمرتبه قرب شهود رسید و بجود کوشش از صفات بشریه شهود آن رسید بیت کرکشش از بی
من نامید بود کوشش تو تا کی خواهد رسید غیب خورشید ارنباشد متصل ٭ جانب بالا چه بدهم دل ٭ مشترک پاک تا
از خلاق ذمیمه اهل کفر و نفاق و آنها که متابع توبا شند و حقیقة تعلق و هیم بر منکران و معاندان ثم انی متوفیک پس بسوی لطف
و قربت بازگشت شمای و دوستان و مشتاق بعنی را در پوستان جمال برسند وصال الهی هم و بر خوی ابرزدان جلال قرب
حرمان بر باطل نهم فاحکم پس حکم کنم بر دل و قبول در آنچه ای کشمای اختلاف کرده اید از حق باطل متابعت هوا و موافقت هوا فاحکم
کفر و پس آنها که پرده باطل بر روی حق کشیده اند و بر هوی هوا و هوس دست باز نداشتند ایشان را بشدت عذاب مبتلا کنم فی
شان بحجاب غفلت محجوب ساخته بغیر خود مشغول کرده اند و در آخر تا شان بدرد و قطیعه و داغ هجران سوخته از دولت لقا محروم سازم
و اما الذین آمنوا و آنانرا که دیده دل بنور توحید بینا شد حق بر باطل اختیار کرده اند و روی بسلوک طریق حرقت آورده و توفیق
ایشان کتم و روی بشهود انوار ذات و صفات من در مظاهر کائنات و وقتی بصبوه و بر صاعد قرب حال عروج بر سماوات
انس جمال انسه ایکب الظالمین و خدای دوست ندارد آنانرا که قدم عجز و طلب ماسوی صرف میکنند و از مقام توبه نجات منزل نمود و
بملازمت مخلوق فی آرند و التجا بخلق وضع شی است و غیر موضع جوهر جز پستا ذکر الهی نشاید بیت غیر از دردهای کم
روی تباب ٭ نیست جز از در کرحق فتح باب ٭ ذلک ای قصه عیسی و مریم و ذکریا و یحیی که از روی سر اینی نتلوه
علیک من الآیات بر تو از علامات نبوة و دلالت رسالت است و الذکر الحکیم و از باد کر بیت مشتمل بر حکمت
یعنی لوح محفوظ و کشف اند درین تقدیر الحکیم بمعنی فاعل باشد مفصل سخن آن بود که قرآن عکس بحق که پستا فاده احکام و کشت
یا هفت آن فضا و دو آنچه چیب لسان و تواند و دو اگر بمعنی مفعول و ارند مضمون آن باشد که آن حکمت یعنی منبع زلفت
خلق و تزین ظل یعصون و ما یوحون از کمه باطل بعد راه تواند یافت لایاتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه بیت این چه
که هر حرفی از و ترزی زهر بهو اخبر از تریاکست ٭ در اول صبح ازل آتش بکنا و آید ٭ و من قدرش از آتش باطل
بعد از بیان آفریدن عیسی را شمام سید بنی نام بندگی بر صاحب ما می نمی خواجه عالم صلی الله علیه فرمود که عباد ذا بنا که ما بطلب

بر عیسی داشتام باشد و او بنده ایست فرستاده و خدای بحکم ایست انما کان و بر مریم خدا بر اسلام بشارت نفخ بر از جهت
گرفت بیچ آفریده دیده باشد که انسانی بی پدر آفریده و شود وحی سجاده تبه بطلان تبه ایشان فرستاده کر ان مثل عیسی عند الله
کمثل آدم یعنی شان غریب و عند الله نزدیک خدای یعنی در علم و حکم خداوندی که موجود است و اقرار آفریدن انسان بی پدر
چون صفت او است چون شما تصدیق کرده اید آب الوجود آدم را بی پدر و مادر از آب خاک در وجود
آورد او را بن انه نیکو بیدا پس شخصی که از مادر بی پدر موجود شود نیکو نزاد بر پدر خدای نیکو بیدا شهوات که میان مسلمانان در بنا
باحشه میرفت و مسلمان پرسید که چرا عیسی بی پدر سید تر ساب داد که برای آنکه پدر ندارد و دعوی خدا و ترسا بهوت شد و در
جواب فرمود خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون ٭ پر تو حق کشت ظاهر خلقت باطل نماند ای فرزند مایه شاکر است در بعضی اوصاف عیسی
عیسی مثل آدم باشد در احد الطرفین که عدم آبست و در آنکه موجود ایست خارج از عادت و مشترک و چون عقد آدم فریب تراست پیشه
کر فریب را با عوب جهة انکات خصم و قطع مواد شبهه او گزاز الذکر آورده که و جه مماثلت بیان آدم و عیسی نیز بنا
است یعنی هر دو بی پدر است از فرستادگان حق هیچ کدام استحقاق معبودیت نیست با آنکه هر دو بنده اند و نیز خدا را در ایشان
بنده و در آنجای کرشن باشد با ذو صورة و ترکیب و اجزا و اعراض و که مؤلف باشد از اجزا هر آینه محتاج باشد و خلق نیست
و لکن زوجه له و جود شوان گفت یا چنانچه پس بسبب طین بر آدم طوق لعنه و در کردن افتاد و بیه نیز بسبب کار عیسی
آدم مغبون سر و کشد یا چنانچه آدم را از خاک پاک آفرید عیسی را نیز بی طبیعت فعل کرد و باران سؤال کرد نفخ روح آدم بجز و اعانت
کرفت فیه من روحی نفخ روح عیسی را نیز بجز و اعانت ساخت فتفخ فیها من روحنا یا چنانچه آدم را باسمان بر دعیسی
نیز بام فلک بر آورد چنانچه آدم العبد از صعود و جنه عمارت عالم زمین فرستاد عیسی هم العبد از عروج بر سماء فرستاد
خاتم خطه خاک فرود آورد و باز نمود که آدم تعلیم رای خصائص الاشیاء عیسی نیز بتعلیمش حق قدس مشد که و اعلمکم
و اکلمه و گویم چون آدم زنده کشت عطسه زد و علم شد بکفت الحمد لله عیسی نیز که تولد شد بیهوه لحظه زده مقتق شد بکلمات الهی
یا چنانچه آدم بشرت تبلیغ اهل و رشد عیسی نیز زمین عالم مرحوم خواجه چشید فشری کوید تشخیص که هر دو بنیاد مرد روح ایشان از
بر اصحاب و بحقیقة وجه مماثلت ظاهر هر دو هیئت لقدره بهو بر حرف عادت بیان ایجاد آدم مکنه خلقه جاز فدای
قالب آدم را یا تقدیر و تسویه اگر و من طراب از خاک و کلت در آفرین او از خاک آن کشاند که خاک در مقام تذلل است
آدم از روی آفریده تا متواضع باشد و شیخ سعدی عرانه فرموده بیت ز خاک آفریدت خداوند پاک ٭ پس ای بنده خاک از
کن خاک ٭ حریص جهانسوز در سر مباش ٭ ز خاک آفریدت در آتش مباش ٭ دیگر اگر چون او بکلمه شد خاک نازه شده
بود کرانی حاصل فی الارض خلیفه لایق آن بود که از خاک باشد تابع ابا بین آدم پذیرد و بدار بن خلیفه الطاف قدرت کرشمه
نزاز کرد کرشن ترین عناصر فرست آفریده و بظلمة صفات و خلایت مبتلا ساخته از آدم از خاک کیره و کرشت قرین
لوح و آدم و دو نور هدایت و ولایت عطا کرده ثم قال له پس کفت خدای بعض بعد از تقدیر قالب آدم له مر آن خدا